

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله مباحث اجتهادی

امر به معروف و نهی از منکر و نقش

زمان و مکان در اجتهاد

حضرت آیت الله العظمی

شیخ جعفر سبحانی «حفظه الله»

«جلسه چهارم»

۱۴۰۲/۰۳/۲۱

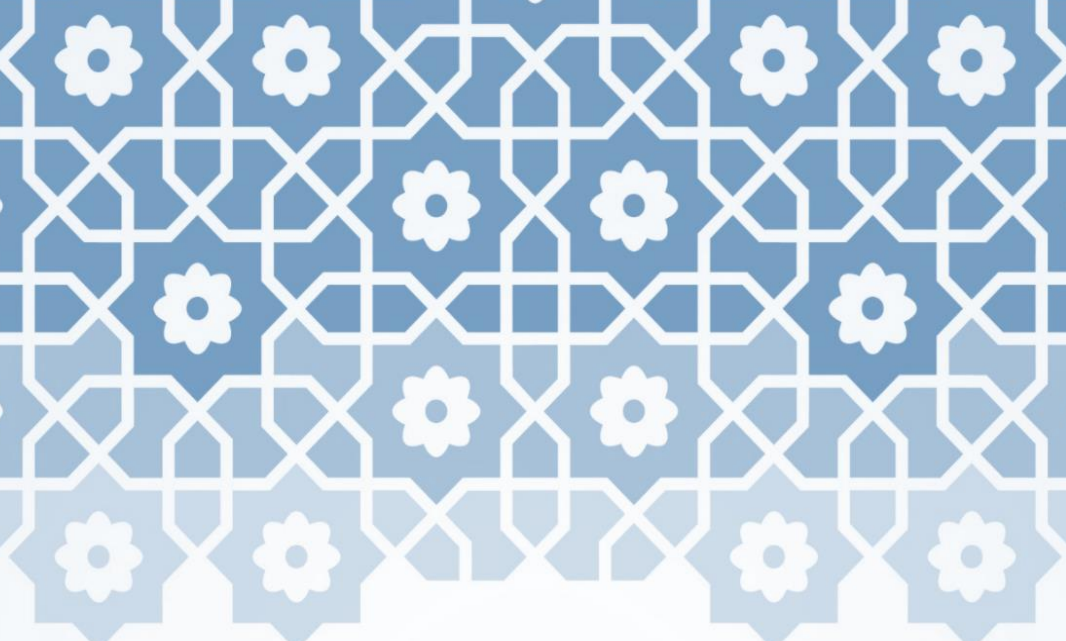
مدرسه علمیه عالی نواب

## فهرست مطالب


- شروط امر به معروف؛ علم به معروف و منکر..... ٤
- خلاصه مباحث گذشته..... ٥
- دو اشكال ديگر به قائلين به عدم اشتراط علم..... ٧
- نظرنا في المسأله..... ٩
- شروط امر به معروف؛ تجوّز التأثير..... ١١
- الشرط الثاني: تجوّز التأثير..... ١٢
- بررسی روایات..... ١٢
- آيا احتمال تأثير مطلقا شرط است؟..... Error! Bookmark not defined.

تأسيس ١٥٨٦ ه.ق

مدرسه علميه عاليه نواب



**شروط امر به معروف؛ علم  
به معروف و منکر**



## خلاصه مباحث گذشته

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على خير خلقه و آله الطاهرين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين إلى يوم الدين

مطالبی که دیروز از خارج گفتیم، کمتر از آن بود که در متن هست، لذا امروز باید مقداری از مطالب متن را توضیح دهیم. عرض کردیم که الشروط علی قسمین؛ شرطی داریم که شرط وجوب است و شرطی داریم که شرط واجب است. فرق این دو را آقایان در علم اصول خوانده‌اند که تحصیل شرط وجوب مثل استطاعت لازم نیست، اما شرط واجب تحصیلش واجب است. فلذا طهور شرط وجوب نیست بلکه شرط واجب است و شخص باید آن را تحصیل کند و وضو بگیرد. مرحوم محقق<sup>۱</sup> و علامه حلی<sup>۲</sup> می‌فرمایند: علم به معروف از شرایط وجوب است. یعنی اگر انسان معروف را بشناسد امر به معروف بر او واجب می‌شود، اما اگر جاهل به معروف و منکر باشد، امر به معروف بر او واجب نیست. در مقابل محقق ثانی<sup>۳</sup> و شهید ثانی<sup>۴</sup> گفته‌اند: اینطور نیست بلکه علم قید واجب

---

۱ ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید حلی (۶۰۲-۶۷۶ق)، مشهور به محقق حلی و محقق اول، فقیه، اصولی و شاعر شیعه در قرن هفتم بود. در آثار فقهی، استفاده از کلمه «محقق» بدون قرینه و نشانه، اشاره به اوست.

۲ علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶ق) فقیه و متکلم شیعه در قرن هشتم هجری. وی بیش از ۱۲۰ کتاب در رشته‌های مختلف علمی مثل فقه، کلام، تفسیر، منطق، اصول، و رجال نگاشته که برخی از آنها جزو منابع تدریس و تحقیق در حوزه‌های علمیه شیعه است.

۳ علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی جبل عاملی معروف به محقق ثانی و محقق کرکی (۸۶۵ یا ۸۷۰ق-۹۴۰ق)، از فقها و علمای مشهور شیعه در عصر صفوی است.

۴ زین الدین بن نورالدین علی بن احمد عاملی جیبی (۹۱۱-۹۵۵ یا ۹۶۵ق) معروف به شهید ثانی، فقیه شیعی قرن دهم قمری. وی نزد علمای شیعه و اهل سنت به تحصیل پرداخت و از هر دو دسته تأییدیه‌هایی دریافت کرد. شهید ثانی مذاهب پنجگانه اسلامی را تدریس می‌کرد و طبق مبانی هر یک فتوا می‌داد.

است و بنابراین تحصیلش واجب است و همه مسلمانان باید معروف و منکر را یاد بگیرند تا هر موقع مبتلا شدند، امر به معروف و نهی از منکر کنند. دلیل مرحوم محقق ثانی این بود که اگر دو نفر عادل به یک آدم جاهلی بگویند: فلانی گناهی را مرتکب شده، بر آن فرد واجب است برود و او را هدایت کند. اما مرحوم صاحب جواهر<sup>۱</sup> چهار اشکال بر ایشان داشت: اشکال اول این بود که این امر بر خلاف اجماع قدما است. قدما اجماع دارند که علم به معروف شرط وجوب است، نه شرط واجب. اشکال دوم ایشان این بود که حضرت در روایت مسعدة این صدقه فرمود: «العالم بالمعروف من المنکر»<sup>۲</sup>، یعنی بر عالم واجب است و بر جاهل واجب نیست. این که حضرت فرمودند: «العالم»، یعنی وجود علم را مفروض گرفته‌اند، که اگر عالم است بر او واجب است که امر به معروف کند، اما اگر جاهل است نه.

این دو اشکال اول مرحوم صاحب جواهر بود که دیروز عرض کردیم: وارد نیست؛ اولاً ادعای اجماع در این مسأله بیجاست. چراکه اجماع در مسائلی است که در زمان ائمه اهل بیت (علیهم السلام) یا قریب به آن زمان عنوان بشود، اما این مسئله در آن زمان عنوان نشده و از مسائل نوظهور است. در مورد اشکال دوم هم عرض کردیم، قید «العالم» در مورد محتسب و پلیس اخلاقی است. در پلیس اخلاقی باید علم باشد و در واقع کلمه علم در آنجا وظیفه اوست و از او جدا نیست، نه اینکه قید زائدی برای او باشد. وقتی گفتید محتسب، وقتی گفتید آدمی که ناظر بر اعمال مردم است، علم در آن مفروض است لذا این دلیل

۱ محمدحسن شریف اصفهانی یا محمدحسن نجفی (۱۲۰۲-۱۲۶۶ق) معروف به صاحب جواهر از فقهای شیعه در قرن سیزدهم قمری در نجف بود. مهمترین اثر او کتاب جواهر الکلام است و از این جهت در میان بزرگان شیعه به صاحب جواهر شهرت دارد  
 ۲ الوسائل: ۱۰، الباب ۲ من کتاب الأمر و النهی، الحدیث ۱



نمی‌شود که همه باید علم را تحصیل کنند. اگر بر یک جمعیتی علم را مفروض گرفتند، دلیل بر وجوب آن بر دیگران نیست. پس این دو اشکال را رد کردیم، اما دو اشکال بعدی صاحب جواهر را پذیرفتیم.

اشکال سوم ایشان این بود که منساق از اطلاق روایات این است که هر مسلمانی باید در حد معلومات خودش امر به معروف و نهی از منکر بکند. دهاتی برای خود یک معلوماتی دارد، شهری برای خود معلوماتی دارد. نه اینکه برود علم تحصیل کند، بلکه در حد علم خودش امر به معروف و نهی از منکر کند. این اشکال سوم بود که عرض کردیم اشکال خوبی است که فرمود:

أَنَّ الْمُنْسَاقَ مِنْ إِطْلَاقِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ  
هُوَ مَا عَلَّمَهُ الْمَكْلُوفُ مِنَ الْأَحْكَامِ.<sup>۱</sup>

اشکال دیگر صاحب جواهر هم خوب است؛ اشکال دیگر این بود که مثالی که شما زدید از محل بحث ما بیرون است. مثال آنها این بود که اگر دو عادل به یک آدم جاهل بگویند: فلانی گناهی را مرتکب شده، بر او واجب است امر به معروف کند. می‌گوییم این مثال از محل بحث ما بیرون است، چراکه وقتی دو عادل این خبر را به جاهل دادند، حجت بر او تمام می‌شود و مثل این است که علم پیدا کرده و می‌داند، لذا مثال از محل بحث ما خارج است. بنابراین دو اشکال اول وارد نیست، اما اشکال سوم و چهارم وارد است.

## دو اشکال دیگر به قائلین به عدم اشتراط علم

دو اشکال هم خودمان نسبت به جناب محقق ثانی و شهید ثانی کرده‌ایم؛ اشکال اول که دیروز هم بیان شد این بود که لازمه حرف این دو بزرگوار این است

که بگوییم بر همه مردم از پیر و برنا، از فقیر و غنی واجب است یک دوره فقه را از نظر معروف و منکر بخوانند و این مسئله قابل عمل نیست.

اما اشکال دیگر بنده که اشکال دقیقی است اینکه الشروط علی قسمین؛ ماهیت شرط دو جور است. شروطی داریم که قابلیت دارد هم شرط وجوب باشد، هم شرط واجب. مثل وضو که با اینکه می‌دانیم شرط واجب است، اما قابلیت این را دارد که هم شرط وجوب باشد، هم شرط واجب یا مانند استطاعت عقلی که هم می‌تواند شرط وجوب باشد، هم شرط واجب. اما بعضی از شروط حتماً شرط وجوب هستند و قابلیت اینکه شرط واجب باشند را ندارند؛ مثل ممیز بودن، بالغ بودن، قادر بودن که علمای علم اصول به اینها الامور العامه می‌گویند. امور عامه مثل عقل و قدرت و تمیز، فقط قابلیت دارند که شرط وجوب باشند و نمی‌توانند شرط واجب قرار بگیرند. آدمی که اصلاً قادر نیست، بالغ نیست، ممیز نیست، معنا ندارد این امور برایش قید واجب باشد، بلکه اینها قید وجوب هستند و لذا آقایان در علم اصول می‌گویند: «العلم شرط لتنجز التکلیف»، اصلاً علم شرط تنجز تکلیف است. البته این دو نفر بزرگوار هستند، اما از این مسأله غفلت کرده‌اند که الشروط علی قسمین. بعضی قابلیت هردو را دارد و بعضی فقط قید وجوب است. علما می‌گویند: الامور العامه کالبلوغ و التمییز و العقل و القدرت؛ اینها از امور عامه و قید وجوب هستند و اگر این شروط نباشند اصلاً وجوبی در کار نیست. عبارت این قسمت را ملاحظه کنید:

إنّ الشروط علی قسمین؛ تارة تصلح أن تكون قیداً للوجوب و الواجب، كالطهارة من الحدث و الخبث. فعلى الأول لا يجب تحصیلها بخلافه علی الثانی. و قسم لا يصلح إلا أن يقع شرطاً للتکلیف كالعلم بالمعروف و المنکر، إذ لا مفهوم واضح



لتقیید الواجب و الحرام بعلم المکلف بهما (معنا ندارد که واجب را اینطور مقید کنیم)، بأن یقال: إن الواجب هو الأمر بالصلاة التي علم الأمر وجوبها، و لذلك صار الفقهاء إلى أن الشروط العامة كالبلوغ و القدرة من شروط التكليف لا المكلف به، و أما العلم فقد جعل شرطاً لتتجز التكليف.

لذا این دو اشکال هم بر این دو بزرگوار وارد است.

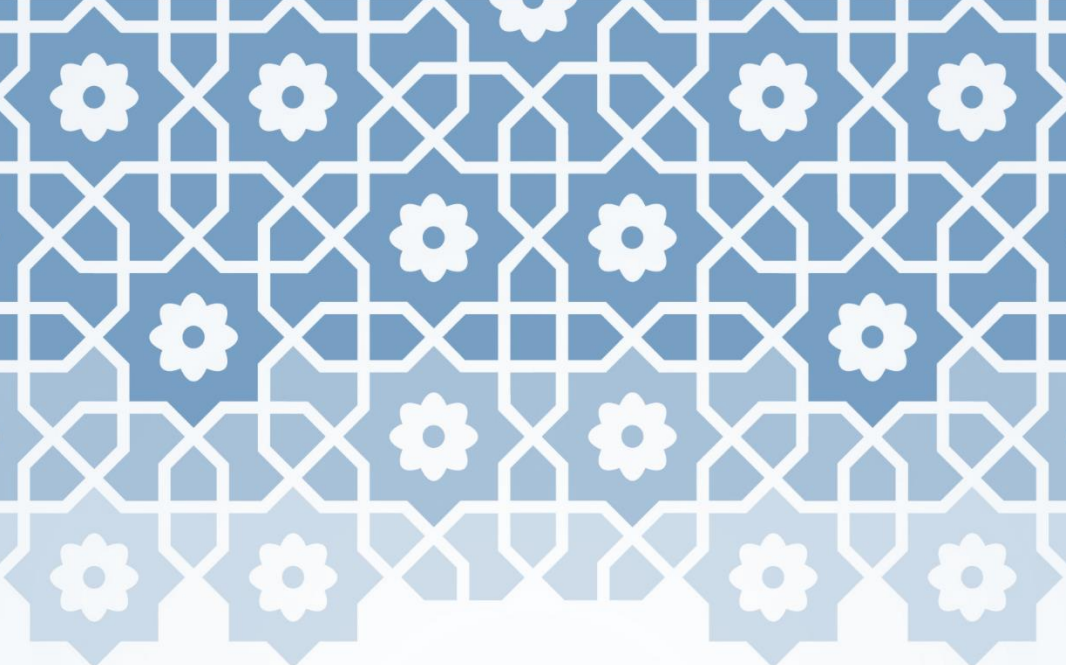
## نظرنا فی المسأله

تا اینجا کلام دو دسته از فقها مطرح شد. حال بینیم نظر خودمان چیست؟ از نظر من علم در جمع عام شرط وجوب است اما در جمع خاص قید وجوب نیست. نوع مردم اگر بخواهند امر به معروف و نهی از منکر کنند، در حدود علم خود باید امر به معروف کنند. اما کسانی که از طرف حکومت اسلامی مأموریت دارند که با فساد مبارزه کنند، با بی حجابی مبارزه کنند، با کم فروشی مبارزه کنند، در اینها علم، شرط وجوب نیست. بلکه اصلاً وظیفه این افراد است که بروند یک دوره معروف و منکر را یاد بگیرند تا بر این مقام منصوب شوند و الا اگر دارای چنین معرفت و کمالی نباشند، قابلیت این پست را ندارند. یک نفری که در پلیس امنیتی است، شرطش این است که تیراندازی را یاد بگیرد. اصلاً پلیس در صورتی پلیس است که تیراندازی را یاد گرفته باشد. بنابراین جمع ما، لازم نیست برویم معروف و منکر را یاد بگیریم بلکه به مقدار علم خودمان کافی است، اما کسانی که مأموریت خاص دارند، وظیفهشان ایجاب می کند که امر به معروف و نهی منکر و موضوعات آن را یاد بگیرند و در غیر این صورت برای این مقام صلاحیت ندارند. عبارت را ملاحظه فرمایید:

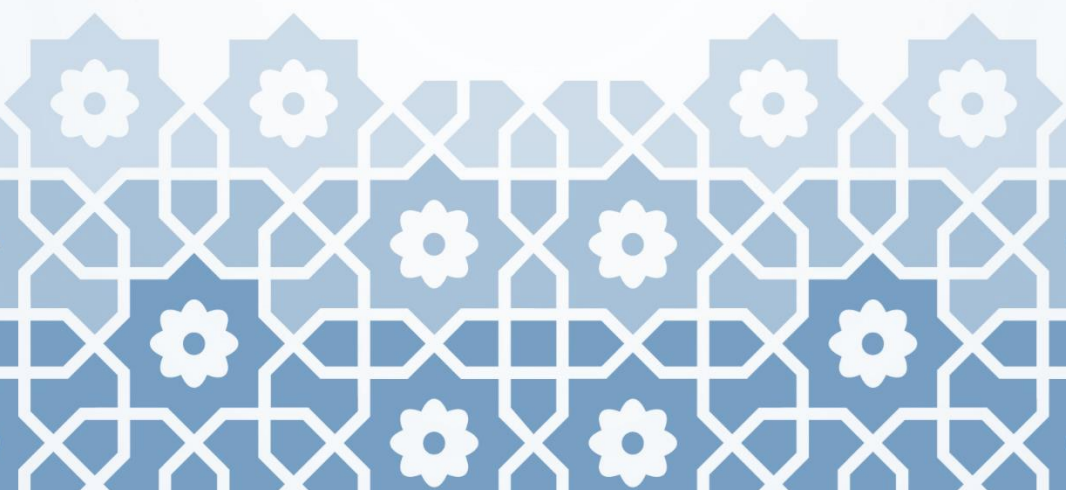
و الحق هو التفصيل، بينما كان الأمر أو الناهي فردا يقوم به وحده، فلا يأمر و لا ينهى إلا بعد علمه بالمعروف و المنكر، ولا يجب عليه تحصيل العلم قبلهما، بل لو كان عالما يأمر و ينهى وإلا فلا.

و أما إذا كان الأمر و الناهي هو الجماعة المتولية من قبل الحكومة الاسلامية لنشر المعروف و التصدى لنبد المنكر، فمقتضى كونهم مأمورين بذلك فيجب عليهم دراستهما قبل التصدى لهذا العمل.

تمّ الكلام. البته معذرت می‌خواهم، بحث ما بحث علمی بود و یک مقدار هم عمیق است و لذا درس دیروز را که نتوانستیم به آخر برسانیم، امروز تکمیل کردیم. بنا شد که در جهت سادسة شروط امر به معروف و نهی از منکر را بخوانیم. شرط اول این بود که عالم به معروف و منکر باشد.



**شروط امر به معروف؛ تجوّز  
التأثير**



## الشرط الثانی: تجوّز التأثير

شرط دوم امر به معروف تأثیر است. امر به معروف در جایی است که انسان شرط تأثیر بدهد که سه مرحله دارد:

یک) علم دارم که اگر بگویم موثر است.

دو) ظن دارم که اگر بگویم موثر است.

سه) احتمال می‌دهم که اگر بگویم موثر است.

اما گاهی یقین دارم که بگویم یا نگویم اثر ندارد. آقایانی که می‌گویند احتمال تأثیر شرط است، هر سه مرحله را می‌گویند؛ یا یقین به تأثیر یا ظن به تأثیر یا احتمال تأثیر، اما در آنجایی که یقین دارم اگر بگویم جز لجاجت اثر دیگری ندارد احدی نگفته واجب است. البته اطلاقات ادله این قید را ندارد: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»<sup>۱</sup> اما از روایات می‌فهمیم که این قید شرط است. ما ۶ روایت در اینجا می‌خوانیم با سند - چون لازمه اجتهاد آن است که سند را ببیند و الا حجت نیست - که در همه اینها احتمال تأثیر شرط است. البته فعلا قضاوت نکنید، من در همه موارد این شرط را قائل نیستم بلکه در عموم قائلم. روایات را ببینیم:

### بررسی روایات

روی الكلینی عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ:

به این حدیث می‌گویند: ثلاثیات الكلینی یعنی چه؟ یعنی به سه واسطه از امام صادق ع نقل می‌کند. اما به نظر من این روایت در سند سقطی دارد. چون

<sup>۱</sup> سوره مبارکه حج - آیه شریفه ۴۱

علی بن ابراهیم، مرتبه‌اش هارون بن مسلم نیست. علی بن ابراهیم مرتبه ۸ است در حالیکه هارون بن مسلم رتبه ۷ یا ۶ است، لذا نمی‌تواند علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم نقل روایت کند. شما اگر موارد دیگر را ببینید، هیچ وقت علی بن ابراهیم مستقلاً نمی‌تواند از ایشان نقل روایت کند. اگر طبقات رجال را دیده باشید، طبقه این غیر از طبقه آن است و یک طبقه در وسط افتاده است. آن واسطه‌ای که افتاده کیست؟ علی بن ابراهیم عن ایبه بوده که آن را نیاورده است. بعد عن هارون بن مسلم که ثقه است و بعد مسعدة بن صدقه که سنی است، اما روایاتش محکم است و آقایان ما به روایات مسعدة عمل کرده‌اند. خیال نکنید کسانی که خلافت را قبول دارند، از ائمه (علیهم السلام) اخذ علم نمی‌کرده‌اند. اینطور نبوده، از ائمه (علیهم السلام) هم به عنوان یک عالم بزرگ اخذ روایت می‌کرده‌اند و مسعدة از آنهاست.

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ وَ سُئِلَ عَنِ الْحَدِيثِ الَّذِي جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله و سلم): «إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ» مَا مَعْنَاهُ؟ قَالَ: هَذَا عَلَى أَنْ يَأْمُرَهُ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَقْبَلُ مِنْهُ (آمدگی پذیرش حرف او را دارد) وَ إِلَّا فَلَا<sup>۱</sup>

البته این روایت ظاهرش علم به تاثیر است، ولی ما توسعه داده‌ایم؛ علم به تاثیر، ظن به تاثیر و احتمال تاثیر. اما جاهایی که یقین به عدم داریم نه. بنابراین اگر علما می‌گویند امر به معروف مشروط به علم به تاثیر است، روایات شش‌گانه‌ای دارد که می‌خوانیم.

<sup>۱</sup> الوسائل: ۱۱، الباب ۲ من أبواب الأمر و النهی، الحديث ۱

ما رواه الكلینی عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ (البتة ابن آقای علی ابن ابراهیم عن ابیه قمی نیستند، اینها کوفی هستند و جئا من الکوفه الی قم، نشروا اخبار الکوفه در قم والا اینها عرب هستند و مال کوفه) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى الطَّوِيلِ صَاحِبِ الْمُقْرِي (المصرى) قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا يُؤْمَرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيُنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مُؤْمِنٌ فَيَتَعَطَّ أَوْ جَاهِلٌ فَيَتَعَلَّمُ فَأَمَّا صَاحِبُ سَوْطٍ أَوْ سَيْفٍ فَلَا.<sup>۱</sup>

دو طایفه را نصیحت کنید؛ یک مومن و دیگری جاهلی که حرف شنوی دارد. اما آن که شمشیر دارد و تازیانه دستش است، فلا. چرا حضرت می گویند سومی را امر به معروف نکنید؟ چون اثرپذیر نیست. آدمی که همیشه هفت تیرش دستش است و آدمکش است، گفتن به او جز ضرر چیزی ندارد. پس این روایت هم دلیل بر این است که باید شرط تاثیر موجود باشد؛ إما علما أو ظنا أو احتمالاً. البته سند روایت اشکالی ندارد. یحیی الطویل اگرچه توثیق نشده، اما از مشایخ ابن ابی عمیر است و آقایان در علم رجال خوانده اند که مشایخ ابن ابی عمیر کلهم ثقة.

ما رواه علی ابن ابراهیم عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ يَزِيدَ (البتة ایشان توثیق نشده اما از مشایخ ابن ابی عمیر است الذی لا یروی الا عن ثقة) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لِي: يَا مُفَضَّلُ مَنْ تَعَرَّضَ لِسُلْطَانٍ جَائِرٍ فَأَصَابَتْهُ بَلِيَّةٌ لَمْ يُوجَرْ عَلَيْهَا وَ لَمْ يُزَرَ الصَّبْرَ عَلَيْهَا.<sup>۲</sup>

سلطان جائر را اگر شما نصیحت کنید و مشکلی برای شما پیش بیاید، بر این کار مآجور نیستید. چرا؟ چون شرط امر به معروف و نهی از منکر موجود

<sup>۱</sup> الوسائل: ۱۱، الباب ۲ من أبواب الأمر و النهی، الحدیث ۲

<sup>۲</sup> الوسائل: ۱۱، الباب ۲ من أبواب الأمر و النهی، الحدیث ۳



نبوده. از همه این روایات استفاده می‌کنیم که شرط وجوب امر به معروف لا اقل مراحل ثلاثه احتمال تاثیر است.

البته خیلی عجله نکنید، چون بعداً سوالی خواهد آمد که پس انقلاب حسین بن علی (علیه السلام) چه بوده؟ بعداً این را وارد می‌شویم.

ما رواه الصدوق (فی عیون أخبار الرضا علیه السلام) عن أبیه، عن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن الریان بن الصلت، قال: جاء قوم بخراسان إلى الرضا (علیه السلام) فقالوا: إن قوما من أهل بیتک یتعاطون أموراً قبیحة، فلو نهیتهم عنها؟ فقال: لا أفعل، قیل: ولم؟ قال: لأنی سمعت أبا (علیه السلام) یقول: النصیحة خشنه.<sup>۱</sup>

نصیحت سبب می‌شود که طرف پرخاشگری کند و اوقاتش تلخ بشود. معلوم می‌شود که طرف اثرپذیر نبوده است که حضرت می‌فرماید: من نمی‌گویم. ما رواه الكلینی عن عدة من اصحابنا عن سهل (این سهل کیست؟ سهل بن زیاد است. کی فوت شده است؟ ۵۲۵۵ق البته سهل بن زیاد مورد اختلاف است، ولی آقایان می‌گویند: الامر فی سهل سهل و روایاتش را عمل کرده‌اند) عن ابن محبوب عن خطاب بن محمد عن الحارث بن المغيرة: ان ابا عبد الله عليه السلام قال له: لأخملن ذنوب سفهائكم على علمائكم... إلى أن قال: ما يمنعكم إذا بلغكم عن الرجل منكم ما تكرهون وما يدخل علينا به الأذى أن تأتوه فتؤنبوه وتعدلوه وتقولوا له قولاً يليغاً، قلت: جعلت فداك إذا لا يقبلون منا قال: أهجرؤهم و اجتنبوا مجالسهم.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> الوسائل: ۱۱، الباب ۲ من أبواب الأمر و النهی، الحدیث ۷

<sup>۲</sup> الوسائل: ۱۱، الباب ۷ من أبواب الأمر و النهی، الحدیث ۳

امام می‌فرمایند: شیعیانی هستند که کار گناه می‌کنند و اسباب در دسر ما شده‌اند. دشمنان انگشت در چشم ما می‌کنند و می‌گویند شیعیان شما چنین و چنان هستند. بروید اینها را نصیحت کنید. عرض کردند: آقا اگر نصیحت کنیم، گوش نمی‌کند. فرمود: «أَهْجُرُوهُمْ وَاجْتَنِبُوا مَجَالِسَهُمْ»؛ و لشان کنید.

روی الکلینی عن مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى (محمد بن یحیی شیخ کلینی است و فوتش در ۵۳۰۵ ه. ق است. احمد بن محمد بن عیسی هم شیخ القمیین است که وفاتش در ۲۸۲ یا ۲۸۵ ه. ق است) عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ (متوفی در ۵۲۳۴ ه. ق) عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ (البته این راوی توثیق نشده)، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُدَلَّ نَفْسَهُ قِيلَ لَهُ: وَ كَيْفَ يُدَلُّ نَفْسَهُ؟ قَالَ: يَتَعَرَّضُ لِمَا لَا يَطِيقُ.<sup>۱</sup>

یعنی چیزی که ازش بر نمی‌آید را رها کند. البته این کنایه است، یعنی آدمی که می‌داند به حرفتان گوش نمی‌کند و چه بسا برمی‌گردد و عکس‌العملی هم نشان می‌دهد، این را شما رها کنید.

## آیا احتمال تأثیر مطلقاً شرط است؟

تا اینجا ما روایات را خواندیم، اما اگر بخواهیم از این روایات نتیجه بگیریم باید بگوییم اگر ما شرط تأثیر را مطلقاً بگیریم، کارمان زار است و پیش نمی‌رود. اگر بخواهیم فساد را جمع کنیم، باید این شرط را کنار بگذاریم و حال اینکه ائمه (علیهم السلام) این شرط را قرار داده‌اند. اینجاست که باید موقع مسئله را درک کنیم و محل روایات را ببینیم. محل این روایات در امر به معروف فردی است. جایی که فردی است در کنار فرد باید یا علم به تأثیر، یا ظن به تأثیر یا شک تأثیر

<sup>۱</sup> الوسائل: ۱۱، الباب ۱۳ من أبواب الأمر و النهی، الحديث ۱

داشته باشد، اما جمعیتی که به عنوان محتسب در اسلام هست که امروزه به عنوان پلیس اخلاقی هستند، اینها اگر بنا باشد که شرط تاثیر را در نظر بگیرند که کار جمع نمی‌شود. اینها باید به حول و قوه منکم و من الله جمع کنند و این آدم را بگیرند تا آنجا که عملش را ترک کند. بنابراین هم شرط هست، هم شرط نیست. اگر فردی باشد، شرط است اما اگر فردی نباشد و آدمی باشد که برای همین کار مأموریت دارد، در آنجا شرط نیست. اگر بنا باشد پلیس ما، پاسبان ما، محتسب ما، بنشینند که این آدم فقط گوش کند، مواد مخدر همه جا را فرا می‌گیرد. شراب همه جا را فرا می‌گیرد. قمار همه جا را فرا می‌گیرد. عبارت را ببینید:

و بما ذكرنا فإنَّ الأظهر وجوب الأمر و النهي مع احتمال التأثير، فضلاً عن الظنِّ بالتأثير، خرج العلم بعدمه، و بما ذكرنا تظهر قوّة ما في الجواهر، حيث قال: «إنما الكلام فيما ذكره المصنّف و جماعة، بل ربما نسب إلى الأكثر من السقوط أيضاً بغلبة الظن بعدم التأثير، مع أنّ الأوامر مطلقة، و مقتضاها الوجوب على الإطلاق حتّى في صورة العلم بعدم التأثير، إلاّ أنّه للإجماع و غيره (غيره روایات است که ۶ روایت داشتیم که آمد و مقید کرد که حداقل یک احتمال تأثیری در آن باشد) سقط في خصوصها، أمّا غيرها فباق على مقتضى الإطلاق من الوجوب، و لعلّه لذا كان ظاهر جماعة بل صريح آخرين

الاکتفاء بالتجويز الذى معناه الإمكان (يعنى امکان تاثير) الذى يخرج عنه الامتناع خاصّة (يك صورت خارج شد).<sup>۱</sup>  
تا اینجا عبارت جواهر بود که پیچیده است. من در ادامه متن خودم شرح

می‌دهم:

أقول: إن هذا الشرط معتبر فيما اذا كان الأمر فردا عاديا يريد نصيحة من يترك المعروف أو يتعاطى المنكر، و مثله المبلغون الذين يرتقون منابر الوعظ و يبلغون رسالات الله، و يخاطبون المجتمع الذى يصل صوتهم إليه، فيكفى فى وجوبه احتمال التأثير ولو فى واحد منهم، و على هذا يحمل قوله (صلى الله عليه و آله و سلم): إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.<sup>۲</sup>

و الحديث مرفوع (يعنى در سندش افتادگی دارد) غير أن مضمونه معزّز بروايات أخرى.

روى يونس بن عبد الرحمن فى حديث قال: روينا عن الصادقين (عليهم السلام) أنهم قالوا: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَلِبَ نَوْرُ الْإِيمَانِ.<sup>۳</sup>

(آنچه تا اینجا گفتیم در فرد بود) و أمّا اللجنة (شما می گوید مأمور امنیت اخلاقی) المحولّ إليهم اجراء الأمر و النهى من قبل الحكومة (پلیس اخلاقی است یا به تعبیر فقها محتسب

<sup>۱</sup> جواهر الكلام: ۳۶۸/۲۱

<sup>۲</sup> الوسائل: ۱۱، الباب ۴۰ من أبواب الأمر و النهى، الحديث ۱

<sup>۳</sup> الوسائل: ۱۱، الباب ۴۰ من أبواب الأمر و النهى، الحديث ۹

است) فأعضاء هذه اللجنة منصوبون لقلع جذور الفساد و نشر الفضائل، بمنطق القوة (یعنی قوه یدی و غیر یدی) بعد وعظهم بقوة المنطق (اول موعظه می کنند بعداً قوه دیگر)، فعليهم أن يدخلوا من كل باب لكيح (کبح، به معنای جلوگیری است) الباطل من دون ملاحظة شرط التَّأثیر و عدمه.

تم الكلام در این بحث. فردا یک بحث مهمی داریم و آن این است که اگر واقعاً چنین است، پس نهضت حسین بن علی (علیه السلام) چگونه توجیه می شود. نهضت حسین (علیه السلام) را با آن بحث اول چگونه توجیه می کنیم؟ با اینکه حضرتش می دانست کوچک ترین اثری در اموی ها ندارد. با این همه آن خطبه ها و آن بیانات چگونه است؟ آنچه که ما قبلاً گفتیم با عمل حضرت چگونه تطبیق می کند؟ خطبه ای که حضرت در مکه و غیر مکه خوانده اند که خیلی معروف است. اینها را چگونه جمع می کنیم؟ ان شاء الله فردا جمع می کنیم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته